

نمونه‌های نثر فصیح

از رساله واردات

الهی همه از تو ترسند و من از خود ، از تو همه نیکی دیده‌ام و از خویش همه بد .

اگر کاسنی تلخ است از بوستان است ، و کر عبدالله مجرم است از دوستان است .
دوست را اگر از در بدر کنند ازدل بدر نکنند .

نماز نافله گزاردن کار پیر زنان است ، روزه تطوع صرفه نان است ، حج گزاردن گشت جهان است ، دلی بدست آر که کار آنست .
خواجه عبدالله انصاری هروی (سده پنجم)

از سیاستنامه

پادشاه را چاره نیست از ندیمان شایسته داشتن و با ایشان گشاده و گستاخ در آمدن ، که با بزرگان و امراء و سپاه سالاران نشستن بسیار شکوه و حشمت پادشاه را زیان دارد ، که ایشان دلیر گردند .
و ، در جمله ، هر کرا شغلی و عملی فرمودند او را نباید که ندیمی فرمایند ، و هر کرا ندیمی فرمودند نباید که عملی فرمایند ، که بحکم انبساطی که بر بساط پادشاه دارند دراز دستی کنند و مردمان را رنج رسانند .

خواجه نظام الملک (ابوعلی الحسن بن علی توسی)

از مقامات حمیدی

وقتی از اوقات بحکم اختیار اغتراب از خطه سنجاب (۱) بیلخ افتادم و رخت

غربت در آن شهر و تربت نهادم ، خواستم که بطریق سفری و راهگذری آن بساط
بسپرم و بر آن شارستان (۱) مبارك بگذرم که عزمت حج اسلام داشتم ، نخواستم که
اقامت بلخ قاطع مراد و دافع آن میعاد آید . اما چون از مفاز بدروازه رسیدم و
از رستاق در اسواق آمدم و در منزهات آن شهر مشهور و خطه معمور نظاره کردم
و گفتم :

سبحان الله ! اینت هوایی بدین لطیفی و تربتی بدین نظیفی ، این بقعه بدین
نهاد و سرشت مگر روضه ایست از بهشت ؟

قاضی حمیدالدین ابوبکر بن عمر بلخی

از عقد العالی

روزی حضرت خاتم انبیاء بر قومی بگذشت ، و ایشان سنگی نهاده و بنوبت
برمی گرفتند .

پرسید : که این چیست ؟ گفتند : یا رسول الله ! هذا حجر الاشداء ، سنگی
است که اهل قوت خویش را بحمل آن بیازمایند . گفت : من شما را بگویم که کدام
مرد قوت زیاد دارد ؟ گفتند : بلی ، یا رسول الله ! گفت : آن کس که در حالت غضب
خشم خود فروخورد و دست مکافات در آستین محابات (۲) کشد .

افضل الدین احمد بن حامد کرمانی

از گلستان

خواجه احمد میمنندی را گفتند : سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال

۱- شارستان : شهرستان .

۲- محابات : نگهداشت ، فرو گذاشتن .

دارد چون است که با هیچ يك از ایشان میل و محبتی ندارد چنانکه با ایاز که زیاده حسنی ندارد؟! گفت: هر چه در دل فرود آید در دیده نکو نماید.

شیخ سعدی

از تاریخ و صاف

دهلی از بلاد جنوب در شرف و مکانت بمثابت دل افتاده، و دیگر جوانب چون جوارح (۱) و اعضاء. تمامت سکان آنجا مسلمان. پاك اعتقاد و معتاد به رسم غزاء و جهاد.

خاکی حاکی از شمیم شمال و هوایی بسبب آن داهیء طبیعت اعتدال و آبی مسطور بر لطافت تسنیم، و ریاض اطرافش مقصور بر طراوت نعیم.

ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی

از رساله لوائح

ما جعل الله لرجل من قلبین فی خوفه. حضرت بیچون که ترا نعمت هستی داده در درون تو جز یک دل ننهاده است تا در محبت او یک روی و یکدل باشی، از غیر او معراض و با او مقبل، نه که یک دل را سد پاره سازی و هر پاره را در پی مقصدی آواره.

ای آنکه بقبله و فاروست ترا

یکدل داری بس است یکدوست ترا

نورالدین عبدالرحمن جامی

از گنجینه نشاط

یکی میگفت: هر چه نباید دل بستگی را نشاید، گفتم: هر چه نماند دل بردن

۱- جوارح: دست و پای و زبان و دیگر اعضای آدمی.

تواند ، چرا هرچه نباید پیداست که از خود وجود ندارد ، هرچه بخود موجود نباشد اثری نخواهد داشت . هرچه را از خود اثری نباشد در دیگری اثر نتواند .

پس هرچه نباید دل بردن را نشاید ، آنکه دل می برد جز یکی نیست و در پایندگی او شکی نه .

معتمد الدوله عبدالوهاب نشات اسپهانی

از منشات قائم مقام

شیخ شبلی را حکایت کنند که در یکی از سفرها دزد بکاروان زد ، و هر کس را در غم مال افغان و خروش برخاست ، مگر او همچنان ساکن و صابر بود و خندان و شکر گویان که موجب تعجب دزدان گشت . وجه آن باز پرسیدند ، گفت : این جماعت را مایه بضاعت همان بوده که رفت ، خلاف من که آنچه داشتم کماکان باقیست و امثال شما را حد تصرف در آن نیست .

از : ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

دل

دلی دارم دل از جان بر گرفته
 امید از کفر و ایمان بر گرفته
 درون خویش دائم ریش خواهد
 بلا هر چند بیند بیش خواهد
 ز دست این دل دیوانه مستم
 درون سینه دشمن می پرستم
 عبید زاکانی